

بررسی مقایسه ای بحران دموکراسی و تأثیر آن بر رفتار سیاسی شهروندان در دموکراسی های سه گانه اروپا، آمریکای شمالی و ژاپن

دکتر علیرضا سمیعی اصفهانی asamiei@mail.yu.ac.ir

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج

چکیده

در پی وقوع انقلاب های علمی، صنعتی و سیاسی در اروپا بین سده های 17 تا 19، شالوده های فکری حاکمیت موروثی رژیم های سیاسی سست شد و مشروعیت دولت هر چه بیشتر بر پایه ی حاکمیت "اراده ی مردم" استوار شد. نخستین بار اندیشمندان مدرنیته بویژه اصحاب قرار داد این ایده را به شکلی منسجم مطرح کردند و بعد ها "ماکس و بر" این تحول را به مثابه تضاد بین حاکمیت سنتی و حاکمیت قانونی-عقلانی مفهوم پردازی کرد. این ایده ی دموکراتیک در فرآیند تاریخی دو سده ی اخیر راه تکامل خود را پیمود و با تسلیم شدن رژیم های غیر دموکراتیک نازیستی و فاشیستی در برابر دموکراسیهای غربی در نیمه ی سده ی بیستم و نهایتاً فروپاشی نظام کمونیستی شوروی در واپسین سالهای همین سده، به نظر می رسد به اوج کامیابی خود دست یافته باشد؛ اما این اندیشه و سامانه سیاسی بر آمده از آن که خود را تنها شکل مشروع مدیریت سیاسی جوامع تلقی می نمود. اکنون با چالش ها و معضلات اساسی روبرو شده است. به طوری که علاوه بر انتقادات وارد شده از سوی مکاتب رقیب در چند دهه اخیر نظریه پردازان مشهور غرب مانند هانتینگتون، پاتنام، دالتون، نوریس، هارماس و جز آن با تعابیر خاصی چون بحران مشروعیت، کسری اعتماد عمومی، انقباض و رکود سیاسی و مهمتر از همه "بحران دموکراسی" نگرانی شدید خود را از این وضعیت ابراز کرده در پی ارائه ی راه کار برای حل این معضل برآمده اند. در نوشتار حاضر ریشه ها و زمینه های شکل گیری این بحران و پیامدهای آن بر رفتار سیاسی شهروندان در دموکراسی ها صنعتی پیشرفته بررسی شده است.

واژه های کلیدی: دموکراسی های سه گانه، رفتار سیاسی شهروندان، افت مشارکت سیاسی، تضعیف صف بندی های سیاسی، بحران دموکراسی.

طرح مساله

اگرچه نظامهای دموکراتیک از بدو پیدایش تاکنون با بحران‌ها و چالش‌های بی‌شماری روبرو بوده‌اند؛ اما آنچه که امروزه با عنوان "بحران دموکراسی" از آن یاد می‌شود نه تهدیدی از "بیرون" بلکه عمدتاً نتیجه‌ی تغییر و تحولات "درونی" این جوامع دردهه‌های پایانی سده بیستم و سالهای آغازین هزاره‌ی سوم می‌باشد. به عبارت دقیق‌تر این بحران بیشتر از سنخ مسایل هویتی و ارزشی یک جامعه‌ی پسا صنعتی است تا بحران‌های صرفاً اقتصادی یا تهدیدات نظامی. نزدیک به سه دهه قبل، میشل جی کروزیه، ساموئل پی. هانتینگتون و یوجی واتانوکوی در پژوهشی مستقل به این نتیجه رسیدند که ملل اروپا، امریکای شمالی و ژاپن با "بحران دموکراسی" مواجه شده‌اند. (Crozier, Huntington and Watanuki, 1975, 2) نقطه‌ی عزیمت بحث آنها آینده‌ی غم‌انگیز حکومت دموکراتیک؛ تصویری از چند پاره‌گی نظم مدنی، فروپاشی انضباط اجتماعی، عملکرد ضعیف رهبران و سرخوردگی شهروندان از نظام سیاسی بود؛ وضعیتی که از دهه‌های 1960 و 1970 به شکل گسترده‌ای بر حیات سیاسی - اجتماعی جوامع غربی سایه افکنده بود. مضمون محوری تحلیل جامع و هوشمندانه‌ی کروزیه، هانتینگتون و واتانوکوی این بود که "دموکراسیهای سه‌گانه"¹ به علت تقاضاهای مداوم و فزاینده‌ی طیف گسترده‌ای از شهروندان از حکومت‌های خوددچار "اضافه بار"² هستند و حکومت‌های مزبور در خصوص توانایی و صلاحیت حکومتداری، فشار زیادی را از سوی مردم تحمل می‌کنند. بر مبنای چارچوب نظری مشترک این نویسندگان نوعی آسیب‌شناسی از مشکلات نظام‌های سیاسی مناطق خودشان به عمل آوردند. در اروپا کروزیه به معضلاتی نظیر افزایش بسیج اجتماعی، تضعیف نهادها و ارزشهای سنتی، تضعیف کنترل اجتماعی و فضای محدود ابتکار عمل دولت اشاره کرده است. در امریکا هانتینگتون معتقد است که نظام سیاسی این کشور با موج دموکراتیکی روبروست که موجد قطبی شدن سیاسی و خواهان برابری و مشارکت بیشتر است به طوری که احزاب سیاسی و حکومت توانایی و ظرفیت پاسخگویی به این مطالبات را ندارند. راه حل هانتینگتون جهت حل این مشکل، برقراری تعادل میان دموکراسی و توانایی (صلاحیت) حکومت بود، پیشنهادی که به نظر می‌رسد چندان راهگشا نیست. در عوض واتانوکوی بر این باور است که ژاپن تا حدودی به یمن رشد شتابان اقتصادی و نیز گنجینه‌ی غنی ارزشهای سنتی‌اش هنوز با مشکل اضافه بار دموکراسی

1. Trilateral democracies

2. overloud

روبرو نشده است (Ibid , 6) با این حال، برغم وجود تنوعات منطقه ای و ملی، صاحب نظران مذکور چشم انداز نوید کننده ای از دموکراسی درکشورهای سه گانه ترسیم کرده اند که از آن میان می توان به کاهش مشروعیت رهبران سیاسی، تقاضاهای فزاینده و فشار بیش از حد بر حکومت، تشدید و چند پاره گی رقابت های سیاسی، تنگ نظریهای سیاسی و خاص نگرینهای محلی اشاره کرد؛ اما پیش از بررسی و آزمون این یافته ها لازم است دو مفهوم اساسی مورد استفاده در این نوشتار یعنی "دموکراسی"¹ و "رفتار سیاسی"² قدری شکافته شود.

دموکراسی واژه ای است برگرفته از واژه ی یونانی دمو³ به معنی مردم و کراسیا⁴ به معنی قدرت. در مجموع به نظامی اطلاق می گردد که در آن مردم یا اکثریت آنها دارنده قدرت نهایی تصمیم گیری در درباره مسایل مهم سیاست عمومی اند. دموکراسی ها از لحاظ تاریخی بر دو گونه بوده اند، مستقیم یا غیر مستقیم (دموکراسی نمایندگی)، دموکراسی مستقیم در شهر-دولت های یونان و روم باستان وجود داشت. این نوع دموکراسی فقط در دولت های خیلی کوچک با جمعیت محدود که براحتی می توانند در محلی گرد هم آیند و سیاست ها را مورد بحث قرار دهند، قابل اجراست. دموکراسی غیر مستقیم در دولت های جدیدکه وسعت و جمعیت زیادی دارند به اجرا گذاشته می شود. بنابراین دموکراسی مستقیم دیگر قابل تصور نیست. در واقع در این دولت ها مردم به طور غیر مستقیم توسط نمایندگان مورد اعتماد خود اراده ی دولت را تنظیم و بیان می دارند. اصل اینگونه دموکراسی بر پایه ان است که با وجود تعلق حاکمیت به مردم نمایندگان آنها آن را اعمال می کنند. بدین ترتیب در دموکراسیهای نمایندگی "سامانه های انتخاباتی" و "احزاب" به عنوان سازوکارهای اصلی بروز عقاید و خواسته های مردم نقش حیاتی دارند. امروزه نظام سیاسی اغلب کشور های اروپایی و ایالات متحده امریکا دموکراسی پارلمانی است.

دومین مفهوم محوری مورد نظر ما "رفتار سیاسی" است. بر اساس تعاریف ارائه شده از سوی صاحب نظران علوم سیاسی "رفتار سیاسی" طیف گسترده ای از فعالیت های سیاسی شهروندان (اعم از مسالمت امیز و خشونت امیز) در یک نظام سیاسی را در بر می گیرد. رفتار

1. democracy
2. Political behavior
3. demos
4. cratia

سیاسی افراد پیوند تنگاتنگی با سنت های تاریخی، فرهنگ سیاسی، میزان توسعه اقتصادی و اجتماعی، ایدئولوژی سیاسی، و نوع رژیم سیاسی یک جامعه دارد. رفتار سیاسی شهروندان در جوامع مختلف و در زمانهای گوناگون تا حدودی متفاوت است. رفتار سیاسی به طور کلی به دو مقوله "متعارف"¹ و "غیر متعارف"² دسته بندی می شود. رفتارهای "متعارف" عبارتند از: رای دهی، خواندن روزنامه، تماشای اخبار تلویزیون، صحبت کردن در مورد سیاست، پیوستن به یک گروه سیاسی (مانند سازمانهای داوطلبانه، حزب، جنبش های اجتماعی جدید) شرکت در یک مجموعه یا نهاد مشورتی (مانند انجمن مدرسه، انجمن حمایت از مصرف کنندگان) حضور در جلسات، راهپیماییها، گرد هم آییها، اجتماعات، ارتباط با رسانه ها، نمایندگان منتخب، یا مقامات دولتی، ارائه کمکهای مالی، فعالیت های داوطلبانه (مانند سازماندهی نشست ها، تبلیغات انتخابات و تلاش برای کسب مناصب سیاسی و حفظ آنها).

رفتارهای سیاسی "غیر متعارف"، کنش های رادیکال و مستقیم مانند اعتصابات، تحصن، اعتراضات، راهپیماییهای غیر قانونی، نافرمانی مدنی، زیرپا گذاشتن قانون به دلایل سیاسی و خشونت سیاسی (مانند شورش آشوبگری، انقلاب، کودتا، عملیات مسلحانه و....) را شامل می گردد. پژوهشگران و صاحب نظران غربی در دهه های 50 و 60 شهروندان دموکراسی های غربی را بر اساس سطح مشارکت سیاسی آنها به سه دسته کلی تقسیم کرده اند که عبارتند از:

- **گلادیاتور ها**³: شامل رهبران و فعالان سیاسی که احزاب، سازمانها و مبارزات سیاسی را تحت کنترل و مدیریت خود دارند به علاوه دارندگان مناصب سیاسی. در حدود 8-5 درصد افراد در این دسته جای می گیرند.
- **تماشاچیان**⁴: توده عظیمی از مردم که فراتر از رای دهی در انتخابات، خواندن روزنامه، تماشای اخبار تلویزیون و مباحث سیاسی خاص در سیاست درگیر نیستند.
- **بی تفاوت ها**⁵: که از نظر سیاسی منفعل هستند، اطلاعات کمی از سیاست دارند و رای نمی دهند (See: Newton and Van Deth 2007, 147).

1. conventional
 2. unconventional
 3. Gladiators
 4. Spectators
 5. Apathetics

حال با توجه به مطالب یادشده پرسش این است که بحران دموکراسی چه تاثیری بر رفتار سیاسی شهروندان در دموکراسی های سه گانه (اروپای غربی، ایالات متحده و ژاپن) گذاشته است؟ فرضیه نوشتار حاضر این است که عملکرد ضعیف رهبران و نهادهای سیاسی دموکراسی های سه گانه در پاسخگویی به تقاضاهای مردم باعث تضعیف اعتماد عمومی و نهایتاً گسترش سرخوردگی و بی تفاوتی سیاسی در بین شهروندان این نظام ها شده است.

ریشه های بحران

ریشه های بحران دموکراسی به تحولات شگرف و شتابان دموکراسی های صنعتی از نیمه دوم سده بیستم بازمی گردد. به اعتقاد بسیاری از صاحب نظران تلاقی دو تحول اساسی در دهه های پس از جنگ جهانی دوم به عنوان خاستگاه های فکری این بحران شناخته می شوند: نخست، موج فعالگرایی سیاسی را دیکالی بود که دموکراسیهای صنعتی را در دهه ی 1960 در نوردید. جنبش های حقوق بشری و ضد جنگ در ایالات متحده که بعد ها به رویدادهای 1968 فرانسه، و سال بعد از آن به "پاییز داغ ایتالیا"¹ و شورش دانشجویان در ژاپن منجر شد، آغاز گر این موج بود. و دوم آشوب اقتصادی ناشی از بحران نفت سالهای 74-1973 که بیش از یک دهه تورم پایین و سطح پایین بیکاری سالهای پس از جنگ جهانی دوم را در پی داشت. بدین ترتیب هر چند اقتصاددانان در مورد علل این رکود گسترده اختلاف نظر دارند عملاً تمامی تحلیل گران اقتصادی دیدگاه مردم کوچه و بازار را که معتقد بودند: اقتصاد جوامع غربی از سال 74-1973 به سمت بدتر شدن می رود و بازسازی فرآیندی آرام و نامطمئن است. به هر تقدیر کشور های غربی با اتخاذ سیاست های مالی سفت و سخت بر پیامدهای فوری و مستقیم بحران نفت فائق آمدند. با این وجود نابسامانیهای اقتصادی همچنان ادامه یافت. در سالهای بعد اروپا بیکاری ساختاری گسترده ای داشت، ایالات متحده با کاهش نرخ های رشد دستمزد روبرو شد و ژاپن در دهه 1990 طولانی ترین رکود و کساد را پس از جنگ جهانی دوم تجربه کرد.

در عصر جهانی شدن موضوع وابستگی متقابل و همگرایی اقتصادی جهانی با آهنگ شتابانی به پیش می رود. تجارت بین المللی سریعتر از تولید ناخالص ملی (GDP) رشد کرده است و سرمایه گذاری خارجی سریع تر از تمامی اینها. اقتصادهای غربی از نظر بین المللی

1. Italy's hot autumn

اکنون بیشتر از دهه های گذشته نفوذ پذیرتر و رویهم رفته سرنوشت اقتصادی کشورهای جهان پیچیده تر و در هم تنیده تر شده است. البته این مسأله در اروپا بیش از هر جای دیگری مشهود است. اتحادیه ی اروپا حوزه های سیاستگذاری را با سرعت خیره کننده ای گسترش داده است. علاوه بر این پیدایش اقتصادهای تازه صنعتی شده، رقابت پذیری دموکراسیهای سه گانه را به چالش می کشد. نهایتاً مهاجرت از کشورهای کمتر توسعه یافته به ممالک توسعه یافته ی جهان مشکلات اقتصادی جدید و تنش های اجتماعی متعددی برای این کشورها در پی داشته است.

از بُعد اجتماعی و فرهنگی دهه های گذشته شاهد تغییرات عمده ای بوده است. بسیج فزاینده ی اجتماعی و رشد تفرد باعث فرسایش خانواده ی سنتی و پیوندهای اجتماعی شده است. برخی ناظران معتقدند که زوال اقتداری که هانتینگتون و همکارانش بدان اشاره می کنند در تمامی بخش های جامعه جاری و ساری است. برخی دیگر بر این باورند که نشانه هایی از افزایش تساهل و تنوع در نظام اجتماعی در حال ظهور به چشم می خورد. نقش زنان در حیات اقتصادی و تا حدودی در حیات سیاسی افزایش یافته است. توسعه ی آموزش عالی طی دهه های 1950 و 1960 سهم افراد تحصیل کرده را در میان رأی دهندگان ارتقاء داده است. رسانه های ارتباطی - اطلاعاتی جدید چگونگی گذراندن اوقات فراغت افراد و همچنین چگونگی فهم آنها از امور عمومی را متحول ساخته اند. در بسیاری از کشورهای غربی هم اکنون مشکل مواد مخدر، جنایت، بی خانمانی، و مسایلی از این دست مشهود تر و وسیع تر از یک ربع قرن پیش است. نهایتاً اینکه سالخوردگان در حال حاضر بخش عمده ای از جمعیت دموکراسیهای سه گانه را تشکیل می دهند که مطمئناً تبعات گسترده ای برای سیاستگذاری اجتماعی و اقتصادی در دهه های آتی در پی خواهد داشت.

دموکراسی های سه گانه؛ تأملی بر وضعیت کنونی

هنگامی که بحران دموکراسی پدیدار شد شهر وندان دموکراسی های سه گانه (ایالات متحده، اروپا و ژاپن) همچنان نگران ناکامی اقتصاد و تبعات آن برای حوزه های مختلف خدمات اجتماعی، فرهنگ و محیط زیست بودند. تقاضا برای مداخله دولت جهت اصلاح و جبران این ناکامی ها در صدر خواسته های مردمی قرار داشت. با وجود این چنانکه ظهور تاجر، ریگان، ناکاسون، کهل و شخصیت های مشابه در جاهای دیگر نماد آن بود، در اوایل

دهه 1680 نگرانی عمومی در خصوص ناکامی اقتصادی به ناکامی حکومت تغییر جهت داد. در پاسخ به این تغییر نگرش افکار عمومی، رهبران سیاسی محافظ کار ایده حکومت حداقل، بوروکراسی حداقل، نظارت کمتر، کاهش بودجه ها و هزینه های دولتی را مطرح ساختند. این چرخش ایدئولوژیکی به راست همراه با بی اعتباری سوسیالیسم دولتی در اواخر دهه ی 1980، تقریباً در اکثر کشورها با اقبال گسترده ای روبرو شد.

از یک جهت بنظر می رسید مشکل "بار اضافی" مطرح شده از سوی هانتینگتون و همکارانش بر طرف شده باشد. بسیاری از مردم به این نتیجه رسیدند که سیاست ها و اقدامات دولت پاسخی برای تمام مشکلات آنها نیست. با این وجود شهروندان این کشورها همچنان دولت را مسئول رفاه اجتماعی و اقتصادی شان می دانستند.

روی هم رفته با توجه به پیشینه ی تحولات ژئوپلیتیکی، اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیکی، چگونه می توان وضعیت جاری دموکراسیهای صنعتی پیشرفته امریکای شمالی، اروپای غربی و ژاپن را ارزیابی نمود؟ به نظر می رسد در وهله ی نخست باید بر تمایزی که هانتینگتون، کروزیه و واتانوکوی بدان اشاره کرده اند تمرکز کنیم؛ یعنی تمایز میان کارآمدی حکومت های دموکراتیک خاص و پایداری نهادهای دموکراتیک. از یکسو در هیچ کدام از این کشورها نشانه بارزی مبنی بر تهدید دموکراسی از سوی یک رژیم غیر دموکراتیک یا وضعیت آناار شیبستی اجتماعی و سیاسی مشاهده نمی شود، از سوی دیگر در تمام این کشورها شواهد اساسی مبنی بر افزایش ناخرسندی عمومی از حکومت و نهادهای دموکراسی نمایندگی به چشم می خورد. در طی دوره ی پس از جنگ جهانی اول، دموکراسیهای نوپای ایتالیا، آلمان، اسپانیا، ژاپن دچار فروپاشی شدند، دموکراسیهای نیرومند تر نیز در جاهای دیگر تحت فشار قرار گرفتند؛ اما اینک با گذشت بیش از نیم قرن از جنگ جهانی دوم شمار رژیم های دموکراتیک در جهان چندین برابر شده است، این دموکراسیهای جدید عمیقاً ریشه در جهان دموکراسی های سه گانه دارند. با این حال با در نظر گرفتن ناکامیهای غم انگیز دموکراسی در دوره ی بین جنگ ناظران سیاست های غربی همواره نگران بوده اند که آیا این واگشت ممکن است دوباره اتفاق افتاد؟

به اعتقاد برخی از نظریه پردازان و تحلیل گران غربی بررسی های متوالی دهه های گذشته از عملکرد دموکراسی در آمریکای شمالی، اروپای غربی و ژاپن نشانه های کمی از کاهش حمایت از لیبرال دموکراسی در میان توده ها و یا نخبگان آشکار می سازد. از نظر این تحلیلگران در مقایسه با دوره ی پس از جنگ جهانی اول تعهد و وفاداری به ارزشهای

دموکراتیک بیشتر از همیشه است و هیچ چالشی روشنفکرانه و ایدئولوژیکی جدی نسبت به دموکراسی پدیدار نشده، حتی در مواردی مانند ژاپن و ایتالیا 95-1993 که نارضایتی عمومی نسبت به عملکرد حکومت های دموکراتیک آنقدر بحرانی بود که باعث سرنگونی سیستم حزبی مسلط شد، این چالش ها هیچگونه تهدید جدی برای اصول بنیادین دموکراسی و نهادهای آن در پی نداشت. با این همه با گفتن اینکه دموکراسی فی نفسه در معرض خطر نیست نمی توان برداشت کرد که همه چیز در دموکراسیهای سه گانه بر وفق مراد است. در واقع اعتماد عمومی به عملکرد نهادهای نمایندگی در اروپا غربی، امریکای شمالی و ژاپن شدیداً تضعیف شده و از این جهت دموکراسیهای مورد نظر با مشکلات متعددی روبرو هستند.

آسیب شناسی بحران

ایستارهای عمومی نسبت به دموکراسی را می توان در سطوح مختلف نظری مورد تحلیل و ارزیابی قرار داد در اینجا تلاش می کنیم با تأکید بر شاخص های سه گانه ی زیر از منظری مقایسه ای به آسیب شناسی سطح بحران در دموکراسیهای سه گانه (امریکای شمالی، اروپا، و ژاپن) و نحوه ی تأثیر آن بر رفتار سیاسی شهروندان این کشورها پرداخته شود. این شاخص های سه گانه عبارتند از: (1) میزان تعلق و وفاداری به احزاب سیاسی (2) میزان اعتماد به پارلمان و سایر نهادهای سیاسی و (3) ارزیابی میزان اعتماد سیاسی به طبقه سیاسی (سیاستمداران و رهبران سیاسی).

امریکای شمالی

هر چند آغاز و عمق سرخوردگی سیاسی از یک کشور به کشور دیگری فرق می کند اما این روند نزولی در ایالات متحده به لحاظ قدمت و شواهد موجود آشکارتر از سایر کشورهاست.

(See: Nye, Zelikow and king, 1996) در یک نظر سنجی در 1959 از امریکاییان پرسیده شده به طور کلی چه چیز این کشور باعث افتخار و مایه مباهات شماست؟ آنها می توانستند هر چیزی که تمایل دارند مانند ارزشهای مذهبی، ثروت کشور، چشم انداز آینده ی امید بخش، فرهنگ و مسایلی از این قبیل را بیان کنند، بالغ بر 60 درصد از موارد ذکر شده ابعاد

مختلف حکومت و سیاست بود (Almond & Verba, 1965. 102). در نظر سنجی دیگری در سال 1958، از امریکاییها سؤال شد، چه مدتی می توانید به حکومت واشنگتن " برای انجام آنچه که درست است" اعتماد کنید؟ تقریباً 73 درصد آنها پاسخ دادند "بیشتر وقت ها" یا "همیشه" (Shively, 2008, 191-2) با وجود این از آن زمان تا کنون، اعتماد عمومی و حمایت از حکومت از سوی مردم امریکا روبه افول بوده است. در سال 24، 1985 درصد مردم فکری کردند تقریباً "شمار زیادی" از "افرادی" که سرپرستی حکومت را به عهده دارند، متقلب و نامشروع هستند، 37 درصد معتقد بودند متولیان حکومت معمولاً نمی دانند چه کاری انجام می دهند و 58 درصد اظهار داشتند که مسئولین، "مقداری" و یا "مقداری زیادی" از پولهایی را که مردم به عنوان مالیات می پردازند هدر می دهند. در همین زمان، رأی دهندگان امریکایی با به قدرت رساندن دموکراتها در انتخابات کنگره در 1958 ریس جمهور دوايت آيزنهاور را رسوا کردند (Ibid). جدول شماره یک در دهه های 50 و 60 میلادی کاهش درصد امریکاییانی که فکر می کردند "بیشتر اوقات" یا "همیشه" می توان به حکومت در مورد انجام آنچه که درست است اعتماد کرد، افزایش درصد کسانی که فکر می کردند حکومت در جهت منافع شمار کمی از سرمایه داران بزرگ حرکت می کند و این گزینه که تقریباً شمار زیادی از متولیان حکومت متقلب و نامشروعند را نشان می دهد. پیوستگی این روند در گذر حوادث مختلف و دوره های متفاوت ریاست جمهوری بیانگر واکنش به نوعی سرخوردگی خاص نیست؛ اما متفکران سیاسی از توضیح علت آن ناتوانند.

جدول شماره 1

کاهش اعتماد امریکاییان به حکومت (4-2-1958)

2004	2000	1996	1992	1988	1984	1980	1976	1972	1968	1964	1958	درصد کسانی که "بیشتر وقت ها" یا "همیشه" به حکومت اعتماد دارند که آن چه درست است انجام دهد
50	44	33	29	40	44	25	33	53	61	76	73	
56	61	70	75	64	55	70	66	53	40	29	-	درصد افرادی که تصور می کنند حکومت در جهت منافع یک

												اقلیت کوچک حرکت می کند.
35	36	44	46	40	32	47	42	36	25	29	24	درصد کسانی که فکر می کنند "تعداد زیادی" از مسئولین حکومتی فاسد و کلاهبردار هستند.

Source: shively,(2008),P 204

با این حال به نظر می رسد فضای سیاسی- اجتماعی نا آرام جامعه آمریکا در دهه های 60 و 70، مانند ظهور جنبش حقوق مدنی و رسوایی واتر گیت و مداخلات نظامی در امور داخلی کشورهای دیگر مانند جنگ ویتنام، تأثیر چشمگیری بر میزان اعتماد سیاسی مردم این کشور به حکومت خود داشته است. اعتماد عمومی به توانایی و خیر اندیشی حکومت پیوسته در طی این دوره افت کرده است. این روند نزولی به یمن رفاه نسبی دوره ی مدیریت ریگان و تا حدودی با پیروزی در جنگ خلیج فارس متوقف شد ، اما اعتماد به حکومت پس از 12 سال مدیریت جمهوری خواهان به شدت کاهش یافت .از نظر روانشناختی امریکا هرگز از جنگ ویتنام رهایی نیافت و خشم و عصبانیت مردم با تهاجم به عراق دوباره بازگشت. به طوری که بسیاری از تحلیلگران کاهش مشارکت سیاسی امریکاییان در انتخابات سال 2004 ایالات متحده را ناشی از نارضایتی مردم در طول جنگ با این کشور می دانند (Roskin and etall 2008,121). به طور کلی این روند نزولی 50 درصد تحت حکومت جمهوریخواهان و 50 درصد تحت حکومت دموکراتها رخ داده است.

داده های نظر سنجی این روند نزولی را بهتر توضیح می دهد. در حالیکه سه چهارم مردم امریکا روزگاری به حکومت برای " انجام آنچه که درست است" اطمینان داشتند در سال 1998 فقط 39 درصد چنین احساسی داشتند. در 1964 فقط 29 درصد رأی دهندگان امریکایی موافق بودند که حکومت تا حدود زیادی تحت سلطه و مدیریت اقلیت کوچکی از منافع خصوصی است که به دنبال اهداف خود هستند این رقم تا 1984 به 55 درصد افزایش یافت و تا 1998 به 66 درصد رسید. در دهه 1960 دو سوم امریکاییها این گزاره که اکثر مقامات منتخب " به آنچه که مردم فکر می کنند اهمیت نمی دهند" را رد می کردند در سال 1998 تقریباً دو سوم امریکاییها با این نظر موافق بودند. این ارزیابی منفی را عملاً می توان به

تمام بخش های حکومت تسری داد. شهروندانی که اعتماد زیادی به قوه ی مجریه داشتند از 42 درصد در 1966 به تنها 12 درصد در 1997 نزول کردند و اطمینان همتراز به کنگره از 42 درصد به 11 درصد در سال 1997 رسید (lipset, 1994, 65). تقریباً از 1966 هر ساله موسسه ی نظر سنجی هر یس مجموعه ای پنج گزینه ای مربوط به مسایل ملی امریکا را برای ارزیابی میزان بیگانگی سیاسی شهروندان این کشور به مرحله اجرا گذاشته است، (1) افرادی که کشور را مدیریت می کنند واقعاً به آنچه برای شما اتفاق می افتد، اهمیتی نمی دهند، (2) اکثر مردم به طرز قدرتمندانه ای سعی می کنند امتیازی از مردم نظیر خودشان کسب کنند، (3) شما از مسایلی که پیرامونتان می گذرد خبری ندارید، (4) ثروتمند، ثروتمند تر و فقیر فقیرتر می شود، (5) آنچه شما فکر می کنید دیگر خیلی اهمیت ندارد. از زمان نظر سنجی هر گزینه ای در این فهرست مورد توافق فزاینده ی امریکاییان بوده است. در اواخر دهه 1960 در اوج اعتراضات به جنگ ویتنام یک سوم مردم امریکا از این دیدگاه بدبینانه حمایت می کردند، تا اوایل دهه 1990 دو سوم تمام مردم امریکا به این گزاره ها اعتقاد داشتند (pharr et al, 2000, 47).

به هر روی، با هر معیار و ابزار سنجشی، بیگانگی سیاسی مردم امریکا در سه دهه اخیر افزایش یافته است. یک سنجش جداگانه این تغییر را به خوبی نشان می دهد. در اوایل 1966 در بحبوحه ی جنگ ویتنام و شورش های نژاد پرستانه در کلیولند، شیکاگو و اتلانتا 66 درصد از امریکا بیان این دیدگاه که "افرادی که کشور را مدیریت می کنند واقعاً به آن چه پیرامون شما می گذرد، اهمیت نمی دهند" را رد می کردند در دسامبر 1997 در میانه ی طولانی ترین دوره صلح و رفاه در میان بیش از دو نسل 57 درصد آمریکاییها همین دیدگاه را تأیید کردند (Ibid,10).

اروپا

جهت گیری افکار عمومی اروپا در مقایسه با ایالات متحده، متنوع تر است؛ اما در اینجا نیز سرخوردگی مردم از رهبران و نهادهای سیاسی عمیق و گسترده می باشد. اعتماد به سیاستمداران و نهادهای سیاسی عمده در یک ربع قرن اخیر در کشورهای بریتانیا، ایتالیا، فرانسه و سوئد کاهش یافته است. احترام سنتی بریتانیاییها به نخبگان جای خود را به بدبینی فزاینده داده است. برای نمونه، در 1987 کمتر از نیمی از بریتانیاییها باور داشتند که کارمندان کشوری، محلی یا شوراهای محلی برای خدمت به منافع عمومی قابل اعتماد نیستند. در حالی

که 48 درصد از مردم بریتانیا اعتماد زیادی به مجلس عوام در سال 1985 داشتند این رقم تا سال 1995 به نصف تقلیل یافت (Ibid,80) اعتراض عمومی به تصمیمات حکومت ویژگی مشترک سیاست در میان ملتی شده بوده که روزگاری به محترم شمردن نخبگان سیاسی شهریه بودند. نماد این بدبینی فراگیر مجموعه ای از کمیته های پارلمانی پر سر و صدایی بودند که در دهه 1990 بر موضوعاتی مانند فساد حکومت، استانداردهای اخلاقی سیاست، سوء استفاده های مالی در مبارزات انتخاباتی تمرکز کردند. سوئد که مبدع دولت رفاه تمام عیار و نیز روزگاری بعنوان بنیانگذار راه سوم بین کاپیتالیسم بازار آزاد و استبداد سوسیالیسم دولتی شناخته می شد، هم اکنون به مظهر پریشانی و نگرانی اروپا تبدیل شده است. نسبت سوئدیهایی که گزینه "احزاب صرفاً دغدغه ی رأی مردم را دارند، نه افکار آنها را" رد می کردند از 51 درصد در 1968 به 28 درصد در 1994 تنزل یافت. در 1686 اکثریت 51 درصدی سوئدیها همچنان اعتماد خود را به رایسداگ اعلام کردند، در حالیکه در 1992 صرفاً 19 درصد مردم چنین اعتمادی داشتند (183، 1991 و Nye et al).

الگوهای مورد نظر برای دموکراسیهای پس از جنگ مانند آلمان و ایتالیا چشمگیرتر است. حمایت سیاسی از حکومت در این کشورها طی دهه پس از جنگ افزایش یافت. لیکن سمت گیریها از برخی جهات معکوس شد. و حمایتها اکنون به طور چشمگیری از نقطه اوج خود یعنی سالهای پس از جنگ جهانی دوم فاصله ی زیادی گرفته است. برای نمونه درصد آلمانیهایی که به نمایندگان بوندستاگ برای نمایندگی منافع خود اعتماد داشتند از 25 درصد در 1951 به 55 درصد در 1978 افزایش یافت اما تا سال 1992 این رقم به 34 درصد کاهش یافت. سایر پاسخ های این نظر سنجی حاکی از کاهش اعتماد آلمانها به حکومت در طی چند نسل بویژه از اوایل دهه 1980 است. به همین منوال ناآرامیهای دانشجویی و خشونت های افراطی در دهه 1970 به اجماع دموکراتیک ایتالیاییها از 1945 به این سو آسیب زد. علاوه براین بدبینی عمومی در اثر رسواییهای دهه گذشته گسترده تر و عمیق تر شده است. بازسازی بنیادین نظام حزبی در میانه ی دهه 1690 پیامد اصلی این معضل بود. درصد ایتالیاییهای که معتقد بودند سیاستمداران به تفکرات و دلمشغولیهای مردم اهمیت نمی دهند از 68 درصد در 1998 به 84 درصد در 1997 افزایش یافت (Ibid).

دست کم تاکنون این روندها در برخی دموکراسیهای کوچکتر اروپایی کمتر مشهود بوده است. با این همه الگوهای بدبینی سیاسی فزاینده در استرالیا، نروژ، فنلاند و سایر کشورهای

کوچک طی دهه گذشته رایج تر شده است. به نظر می رسد در همه ی این کشورها مردم برای رهبران سیاسی احترام کمتری قایل هستند و نسبت به انگیزه های آنها بدبینی بیشتری دارند. در سراسر اروپا، الگوی کاهش حمایت سیاسی در دهه گذشته تشدید شده است. آخرین ارزیابی در مورد دلایل بلند مدت این مسأله شواهد آشکاری از فرسایش حمایت از سیاستمداران در بین نسل های جدید در کشورهای صنعتی پیشرفته را نشان می دهد.

ژاپن

ارزیابیهای عمومی از سیاست و حکومت ژاپن به همین نحو روندهای نگران کننده ای را پیش روی می نهد. با این حال براساس فرهنگ سیاسی متفاوت این کشور، اقتدار دولت از سوی مردم پذیرفته شده است و سرخوردگی شهروندان ژاپنی از حکومت و نهادهای سیاسی، هر چه که باشد، در مقایسه با سایر کشورهای دموکراتیک کم رنگ تر بنظر می رسد. ژاپن عصر پساجنگ را با سطح پایین اعتماد به حکومت آغاز کرد. با نسلی از رهبران بی اعتبار در اثر شکست در جنگ و نهادهای دموکراتیک جدید تحمیل شده از سوی اشغالگران که تا آن زمان آزمایش نشده بود. جای شگفتی نیست که نوعی ناپایداری و بلا تکلیفی سیاسی حاکم شد که نماد آن واژه "نمی دانم" در پاسخ به نظر سنجی های انجام شده از ژاپنی ها بود. تا دهه 1960 باور به دموکراسی در میان ژاپنی ها بسیار قوی بود با این همه آنها پیوند ضعیفی با ارزشهای دموکراتیک اکثر دموکراسیهای صنعتی پیشرفته داشته اند. این کشور نیز در دهه 1980 شاهد تغییر مثبتی در سطح اعتماد سیاسی شهروندان بود؛ اما آشوب های سیاسی و تنگنا های اقتصادی دهه 1990 تأثیری بسزایی در روند نزولی اعتماد مردم داشت. جهت گیری های بلند مدت در زمینه ی احترام کمتر به رهبران سیاسی، وفاداری به احزاب سیاسی ریشه دار (مانند حزب دموکرات LDP) را ضعیف کرد و نارضایتی سیاسی از رسواییهای گذشته را افزایش داد به نحوی که نهایتاً منجر به سقوط LDP در سال 1993 پس از 38 سال حاکمیت بلامنازع شد. نسبت رأی دهندگان ژاپنی موافق با این دیدگاه که "به منظور ساختن یک ژاپن بهتر، بهترین کار این است که به سیاستمداران با کفایت و شایسته اعتماد کنیم تا اینکه به شهروندان اجازه دهیم بین خودشان بحث کنند" پیوسته در طول 40 سال گذشته رو به افول بوده است. همچنین نسبت رأی دهندگانی که احساس می کنند تا حدودی از طریق انتخابات، گردهماییها یا بیان افکار عمومی بر سیاست های ملی تأثیر دارند، پیوسته بین سالهای 1973 تا 1993 کاهش یافته است. به دیگر سخن رأی دهندگان ژاپنی در طول 20

سال گذشته از نقش محدود خود در سیاست کمتر راضی بوده اند و همچنین کمتر راغب اند امور عمومی را به دست رهبران سیاسی بسپارند. رهبران (Pharr et al, 2000,16) بطور کلی همانند شهروندان اروپایی و آمریکایی اعتماد سیاسی ژاپنی ها به نخبگان سیاسی خود که زمانی محترم شمرده می شدند نیز دچار زوال شده است.

جهت گیری شهروندان در اعتماد سیاسی

روی رفته شواهد و مدارک مربوط به کاهش حمایت سیاسی بویژه در سه زمینه 1- سرخوردگی از سیاستمداران 2- احزاب سیاسی 3- و نهادهای سیاسی مشهود بوده است که در زیر به توضیح هر کدام می پردازیم.

سیاستمداران

اگر تردید سیاسی در مورد جامعه سیاسی صرفاً به ارزیابی عملکرد سیاستمداران یا صاحبان قدرت سیاسی در یک مقطع زمانی خاص محدود شود دلیل چندانی برای نگرانی وجود نخواهد داشت. با اینهمه نارضایتی شهروندان از حکومت وقت، رأی دهندگان را به سمت تغییر مدیریت در انتخابات بعدی و اعلام حمایت از مسئولین جدید ترغیب و تشویق می کند. در آن صورت نارضایتی بطور طبیعی بخشی از فرایند دموکراتیک خواهد بود. از آنجا که شهروندان در نظام دموکراتیک توانایی کنار گذاشتن افراد متقلب را دارند، دموکراسی قابلیت تجدید حیات و پاسخگویی که ظرفیت غایی آن است را دارد. چنانچه نارضایتی عمومیت داشته باشد به حدی که شهروندان ایمان خود را به کل طبقه ی سیاسی از دست بدهند آنگاه شانس تجدید حیات دموکراسی بطور جدی کاهش می یابد. برای نمونه " شهروندان سوئدی به روشنی اظهار می دارند که پس از 12 سال حاکمیت سوسیال دموکراتها خواهان روی کار آمدن چهره های جدیدی در سیاست و حکومت این کشور هستند. این بد بینی فزاینده به دولتمردان موجب شد که سوسیال دموکراتها در انتخابات سال 2006 تنها 35 درصد آرا را از ان خود کنند یعنی بدترین نمایش سیاسی آنها از هنگام اعطای حق رای عمومی از سال 1921 تاکنون. (Draper and Ramsay, 2008,154-155). تازه ترین نمونه این بدبینی و بی اعتمادی سیاسی را در تظاهرات و ناآرامیهای خیابانی مردم فرانسه در واکنش به سیاست های اقتصادی-اجتماعی سارکوزی می توان مشاهده نمود. روی همه رفته شواهد حاکی از نزول اعتماد به سیاستمداران در 12 کشور از 13 کشوری است که اطلاعات

سیستماتیک در مورد آنها وجود دارد همگرایی نتایج در میان دموکراسیهای سه گانه در خود توجه است چرا که هر کدام در طول ربع قرن گذشته رویدادهای سیاسی خاصی خود را تجربه کرده اند. گرچه به نظر می رسد افت اعتماد سیاسی جهانی نباشد، الگوی کلی فزاینده ای از بی اعتمادی عمومی به سیاستمداران و نظام سیاسی در میان شهروندان دموکراسیهای سه گانه وجود دارد (Ibid) در نهایت، هنگامی که شمار رو به رشدی از مردم اعتماد خود را به مدیران و مسئولین نهادهای دموکراتیک از دست بدهند فرایند سیاسی به شدت آسیب می بیند.

احزاب سیاسی

بیش از یک قرن احزاب سیاسی نقش محوری در نظام های دموکراتیک بازی کرده اند. چنانچه که می دانیم فیلسوفان کلاسیک دموکراسی را نوعی حاکمیت مردمی بلاوسطه تلقی می کردند که در آن مردم مستقیماً حکمرانی می کنند، اما آنها یک شهر-دولت¹ کوچک را در نظر داشتند. و هرگز تصور نمی کردند حکومت دموکراتیک بتواند در جوامع بزرگ و پیچیده ای مانند ملت های سه گانه ی امروزی فعالیت کند. این مشکل با مدرنترین نوآوری سیاسی - دموکراسی نمایندگی - که مستلزم نهادهای میانجی برای پیوند دادن شهروندان به حکومت، جمع آوری منافع اقتصادی اجتماعی متنوع و متعارض در قالب سیاستگذاری منسجم و تضمین مسئولیت پذیری و پاسخگویی حاکمان در مقابل مردم بود، برطرف گردید. با ظهور حق رأی این کار ویژه ها بواسطه ی احزاب در سراسر جهان دموکراتیک عملی شد. گرچه احزاب مدت مدیدی هدف انتقادات جنجالی بودند؛ اما بدون آنها به گفته ی ای. ای. اشنايدر، پژوهشگر برجسته، دموکراسی غیر قابل تصور خواهد بود. (Schattschneider, 1960, 21) با این حال نباید چشمانمان را به روی ضعف های وابستگی حزبی ببندیم، از سوی دیگر نباید در خصوص اهمیت احزاب برای حکومت نمایندگی اغراق کنیم. جوزف شومپتر زمانی دموکراسی را به مثابه نظامی با ترتیبات نهادی جهت دستیابی به تصمیمات سیاسی توصیف می کرد که در آن افراد از طریق پیکار رقابت آمیز برای کسب آرای مردم، به قدرت می رسیدند. (Schumpeter, 1952, 269) گرچه شومپتر مشخصاً بر نقش احزاب در این پیکار تأکید نکرد نظریه ی وی نشان داد که احزاب چگونه به عملکرد دموکراسی کمک می کنند. درست

1. City-state

مانند عملکرد شرکت‌ها در یک بازار آزاد که از طریق ترکیب منافع شخصی و قواعد رقابت آمیز به سوی نوآوری و جلب رضایت مردم حرکت می‌کنند. پیکار حزبی نیز رکن اصلی میان رای‌دهندگان و سیاست‌گذارهای عمومی و سازکاری برای هدایت منافع خاص "ناهمگون" در قالب منافع عمومی است. روی هم رفته احزاب گذشته از اینکه نوعی بازار سیاسی را فراهم می‌آورند مزیت‌های دیگری نیز دارند برای نمونه به رأی‌دهندگان امکان می‌دهند که احساسات خود را نسبت به سیاستمداران ابراز نمایند. هواداران حزبی می‌توانند از مجموعه‌ای از کاندیداها ناراضی باشند با این همه نسبت به اهداف حزبی و اصول دموکراسی نمایندگی متعهد بمانند.

به علت مرکزیت احزاب سیاسی در نظام دموکراسی، احساسات مردم در خصوص وابستگی یا هویت حزبی از گسترده‌ترین مطالعات در مورد ایستارهای سیاسی است. تلاش‌های دقیقی برای ارزیابی و سنجش میزان وابستگی به احزاب خاص و نیز پذیرش نظام عمومی دموکراسی حزب محور انجام گرفته است. به هر روی نشانه‌های تضعیف وابستگی عمومی به احزاب سیاسی نخستین بار در دهه‌ی 1970 در دموکراسی‌های سه‌گانه ظهور یافت. دیوید برودر روزنامه‌نگار در کتاب "فرجام حزب" که نخستین بار در سال 1971 منتشر شد استدلال کرد که احزاب آمریکایی در مسیر و اگرایی قرار گرفته‌کار ویژه‌های اصلی آنها توسط گروه‌های همسود خاص و چهره‌های رسانه‌ای انجام می‌شود. (پیانوریس و دیگران، 1388، 126) سست شدن پیوند شهروندان با احزاب سیاسی نتیجه قهری تحول مهمتر کم‌رنگ شدن سیاست و بی‌تفاوتی توده‌ها در جوامع پسا صنعتی است، الکسی دوتوکوبیل در کتاب «دموکراسی در آمریکا» این معضل را پیش‌بینی کرده بود: جماعتی را می‌بینیم بی‌حد و شمار از انسانهای مشابه و مساوی که بدون وقفه به دور خود می‌گردند تا اندک لذت‌های حقیرانه‌ای که روح آنها را نوازش می‌دهد فراهم آورند. هر یک از آنها به گوشه‌ای خزیده و چنان است که گویی نسبت سرنوشت دیگران بی‌علاقه و بیگانه‌اند (نقیب زاده، 1378، 136). پاتنام نیز در آثار مشهور خود که طی سال‌های 2000-1993 منتشر ساخت با بهره‌گیری از واژه‌ی "بولینگ یکنفره"¹ به توصیف این وضعیت در بین شهروندان آمریکایی و تبعات آن برای نظام سیاسی می‌پردازد. به گفته‌ی وی در دو سه دهه‌ی گذشته تحولاتی در ایالات متحده روی داده است که منجر به کاهش مشارکت اجتماعی و سست شدن پیوندهای مدنی

شده است. به اعتقاد او آمریکاییان اکنون وقت بیشتری برای دیدار دوستان صرف می کنند تا برقراری پیوند با آنها. آیا حق با پاتنام است؟ اگر چنین است، آیا نظریه ی او در مورد سایر دموکراسی ها نیز قابل اطلاق است؟ پاتنام برای توضیح نظریه ی خود شواهدی از ایالات متحده بین سالهای دهه ی 1960 تا انتهای 1980 ارائه می نماید. بنابر گزارش او بین سالهای یاد شده:

- شمار رأی دهندگان به حدود یک چهارم تقلیل یافته است (این رقم در بین جوانان مشهودتر است)؛

- نسبت آمریکاییانی که مدعی اند در سال گذشته در یک گردهمایی عمومی شرکت کرده اند به بیش از یک سوم کاهش یافته است؛

- نسبت افراد درگیر در فعالیت های داوطلبانه معمولی به یک ششم نزول کرده است.
- نسبت افراد موافق با این گزاره ی نظرسنجی که "اکثر افراد قابل اعتمادند" از نیم به یک سوم، کاهش یافته است (Putnam, 1995, 2000). به طور کلی علی رغم التزام به دموکراسی و مشارکت، شهروندان امریکایی کمتر از سایر دموکراسی ها رای می دهند. در انتخابات سال 2004 55/3 از افراد واجد شرایط رای دادند که نسبت به سالهای قبل جهش عمده ای محسوب می شد؛ اما به لحاظ تاریخی درصد مشارکت رای دهی در ایالات متحده هرگز بالا نبوده است، بالاترین میزان رای دهی در سال 1960 63 درصد بود. در سایر انتخابات نیز میزان مشارکت کنندگان به ندرت از 40 درصد تجاوز می کند. بیش از نیمی از کسانی که در امریکا رای نمی دهند اظهار میدارند که به این امر بی علاقه هستند یا کاندیداها راضی اشان نمی کنند. بسیاری حس می کنند که رای ایشان در عملکرد نظام سیاسی تفاوتی ایجاد نمی کند یا اینکه هیچ کدام از کاندیداها واقعا خوب نیستند (Roskin, 2008, 213-214). دلیل دیگر شاید به نظام حزبی ایالات متحده برگردد که هیچ یک از دو حزب بزرگ گزینه ی جذاب و روشنی پیش روی رای دهندگان قرار نمی دهند. وانگهی رسانه های جمعی بویژه تلویزیون چنان از پیش، رای دهندگان را با مواضع سیاسی پیش پا افتاده اشباع می کنند که بسیاری تا روز انتخابات از هر دو حزب منزجر می شوند (ن، ک جدول شماره 2).

(جدول شماره 2)

درصد آمریکاییانی که در هفت گونه ی مختلف مشارکت سیاسی فعالیت کرده اند.¹

درصد	الگوی مشارکت سیاسی
70	رأی دهی در آخرین انتخابات ریاست جمهوری
8	فعالیت در آخرین مبارزات انتخابی
24	همکاری و سهیم شدن در آخرین مبارزات انتخابی
34	تماس با مقامات حکومتی در سال گذشته
6	شرکت در یک اعتراض، راهپیمایی یا تظاهرات در دو سال گذشته
17	فعالیت غیر رسمی با دیگران در جامعه جهت حل و فصل مسایل یا مشکلات اجتماعی در سال گذشته
3	خدمت در یک پایگاه داوطلبانه یا شورای محلی یا حضور در جلسات این کمیته ها به شکلی منظم در دو سال گذشته

Source: shively,(2008) p 189

پاتنام بر آن است که اهمیت این یافته ها به لحاظ تأثیر و تبعاتی است که بر روی سرمایه ی اجتماعی دارند. پاتنام می پرسد در حالی که اکثر مردم اکنون به تنهایی بولینگ بازی می کنند انتظار چه نوع از دموکراسی را می توان داشت؟ نیکلاس تنزر نویسنده ی فرانسوی در کتاب خود به نام "جامعه سیاست زدوده" بی تفاوتی توده ها را نتیجه مستقیم و دنباله ای طبیعی دکتترین لیبرالیسم توصیف می کند: تفکیک سیاست و جامعه و اقتصاد از یکدیگر تا حد زیادی پیوندهای ضروری برای فضای سیاسی را از بین می برد و با تأکید بر فرد گرایی، فرد را از جمع بریده در مقابل دموکراسی قرار می دهد و این خود آغاز انتقاد از سیاست و حتی نفی آن است (نقیب زاده، 1378، 137) البته این وضعیت، پدیده ی تازه ای نیست مفسران دیگری نیز در دهه ی های بین دو جنگ و پس از آن نگرانی خود را از پیدایش

1. آمارها مربوط به سال 1995 است.

جمعیت تنها¹ جامعه ی توده ای² و شخصیت درون گرا³ ابراز کرده بودند (برای نمونه ن. ک. Riseman 1950).

طرفداران دیدگاه پساماتریالیسم تفسیر دیگری از این وضعیت ارائه می کنند، طبق این نظریه ی فرهنگی، اقتصاد جوامع صنعتی شده از شیوه ی تولیدی به شیوه ی علمی - خدماتی تغییر یافته است این تحول خود موجب تغییر در ارزشها و تقویت مسایل شخصی مانند ارتباطات، رژیم غذایی مناسب، فعالیت های آزاد، موسیقی و ... در عصر جدید شده است از این رو مسایل سیاسی بیش از این افراد زیادی را مجذوب نمی کند (See, Inglehart 1990).

به هر روی علت هرچه باشد اعداد و ارقام این وضعیت را به روشنی توضیح می دهد، در دهه های اخیر کارت های عضویت حزبی همواره برای آمریکاییان در مقایسه با همتایان اروپایی خود، اهمیت کمتری پیدا کرده است. نسبت آمریکاییایی که اعلام کرده اند در کار حزبی درگیر شده اند بین سالهای 1973 تا 1993 تا 56 درصد افت کرده است و شمار کسانی که اعلام کرده اند در همین زمان در یک مبارزه سیاسی یا سخنرانی شرکت کرده اند. تا 36 درصد تنزل کرده است (Wattenberg, 1996, 214). همانگونه که تعلقات به احزابی سیاسی فرسایش یافته است رأی دهندگان بی ثبات و دمدمی مزاج و بدبین تر شده اند. اگر شالوده ی قوی هویت های طبقاتی و حزبی دیگر سبب وابستگی رأی دهندگان به احزاب عمده و انتخاب موفقیت آمیز آنها نمی شود پس باید نتیجه گرفت که احتمالاً این مسأله نتایج معناداری برای الگوهای رفتار رأی دهی و شناور شدن هر چه بیشتر آنها در رقابت حزبی به همراه آورده، راه را برای پیدایش آراء منفرد در سطوح مختلف و ابراز حمایت های وضعیتی و ناگهانی به سود احزاب به عنوان راهی برای ابراز نارضایتی و همچنین تغییر سریع تر آراء در درون و در عرض بلوک های چپ و راست هموار کند (Dalton and Wattenberg, 2001: 145). یک نگاه جامع به الگوی تضعیف پیوندها یا صف بندیهای حزبی آشکار می سازد که هویت یابی و همذات پنداری با احزاب سیاسی در اکثر دموکراسیهای سه گانه که اطلاعات دوره ای آنها در دسترس است کاهش یافته است. سست شدن صف بندیهای حزبی در ایالات متحده بریتانیا و سوئد فرایند بلند مدتی بوده است که به طور منظم و یکنواخت هواداری

1. Lonely Crowd
2. Mass society
3. Inner-directed society

حزبی را به پایین تر از خط مبنا سوق داده است. برای نمونه 65 درصد سوئدیها مدعی اند که پیوندهای حزبی در 1968 صرفاً با 48 درصد در 1994 قابل سنجش است. در سایر کشورها این تحول تازگی بیشتری داشته است. هواداران حزبی در آلمان که در دهه های آغازین پس از جنگ سرد روند رو به رشدی داشت در اواخر دهه ی 1980 روند نزولی را آغاز و در دهه ی 1990 بطرز چشمگیری سقوط کرد. سقوط احزاب محافظه کار مترقی و دموکراتیک جدید در انتخابات 1993 روند مشابهی را در زمینه ی تضعیف صف بندیها نشان می دهد. در ژاپن و استرالیا نیز عدم تعلق حزبی در دهه ی 1990 در پاسخ به فروپاشی اجماع سیاسی در این کشورها تشدید شده است. (Pharr et al 2000, 19) بدین ترتیب صرف نظر از متغیرهای خاص، الگوهای کلی در همه ی کشورها یکدست و در خور توجه است. اگر تعلقات حزبی بیانگر بنیادی ترین حمایت شهروندان از دموکراسی باشد. آنگاه افول این تعلقات در تقریباً تمامی دموکراسیهای صنعتی پیشرفته نشانه ی قوی و نگرانی کننده ای از عدم مداخله مردم در حیات سیاسی است. (ن. ک جدول 3 و 4)

(جدول 3)

کاهش عضویت حزبی در (دموکراسیهای اروپایی 1960-99)				
کاهش 1990-1960	پایان دهه 1990	آغاز دهه 1980	آغاز دهه 1960	
-8	18	22	26	اتریش
-16	5	8	21	دانمارک
-9	10	13	19	فنلاند
-1	7	9	8	بلژیک
-9	7	14	16	نروژ
-9	4	10	13	ایتالیا
-6	3	3	9	هلند
0	3	4	3	آلمان
-7	2	3	9	انگلستان

Source: Mair(1994),Mair and van Biezen(2001)

(جدول شماره 4)

تضعیف هویت حزبی 1970-1990		
کاهش بیش از 10 درصد	کاهش بین 1 تا 10%	بدون کاهش
اتریش	استرالیا	بلژیک
کانادا	فنلاند	دانمارک
فرانسه	ژاپن	
آلمان	هلند	
ایرلند	نیوزلند	
ایتالیا	نروژ	
سوئد	انگلستان	
ایالات متحده		

Source: Bentley et al.(2000). Dalton and wattenbrg2000)

اما به راستی چه عواملی باعث زوال وفاداری های حزبی شده است؟ به نظر می رسد یکی از دلایل این امر رویدادهای سیاسی باشد، تضعیف وفاداری حزبی یکدست و منظم نبوده و بیشتر به دوره های آشفتگی سیاسی و .. سرخوردگی از احزاب حاکم مربوط می شود. برای نمونه در ایالات متحده سقوط هویت یا بی حزبی طی دوره جنگ ویتنام و اعتراضات دانشجویان متحد شدیدتر بوده است. عامل دیگر سست شدن هویت و وابستگی حزبی کاهش ظرفیت شکاف های اجتماعی برای شکل دادن به فرصت های انتخاباتی بوده است. در ایالات متحده عامل طبقه در تعیین "چگونگی" رای دهی مردم در مقایسه با سایر کشورها از اهمیت کمتری برخوردار است؛ اما در تعیین این که "چه کسی" رای می دهد به نسبت سایر دموکراسی ها اهمیت بیشتری دارد. "در امریکا سمت گیری ساسی به نفع طبقات بالا و گسترش نابرابری سیاسی به حدی رسیده است که به گفته یاکوب هکر و پائول پیرسون در هیچ دموکراسی مرفه دیگری چنین میدان بازی وجود ندارد که به شدت علیه شهروندان طبقه متوسط جهت گیری شده باشد. (Hacker and Pierson, 2005, 194) در اروپا نیز طبقه و مذهب برای جوانان تحصیل کرده ی ساکن در شهرها جوامع سکولار و در حال تغییر جذابیت کمتری دارد. برای نمونه رای دهی بر مبنای علایق طبقاتی در سوئد بین سالهای 1994-2006 رو به کاهش بوده است و در عوض موضوعات جدیدی مانند مهاجرت، روابط با

اتحادیه اروپا، ارزشهای خانوادگی و محیط زیست در کانون مبارزات نظام حزبی قرار گرفته است (Draper and Ramsay, 2008, 154). نوتسن نیز معتقد است تقسیم بندیهای اجتماعی جدید مانند تمایزات بین کارگران بخش خصوصی و دولتی شکاف های طبقاتی سنتی را بیش از آنکه تقویت کند، تضعیف می کند (Knutsen, 2001). رأی دهی طبقاتی در سراسر جهان دموکراتیک باعث شد دالتون استدلال کند که رأی مبتنی بر طبقه اینک تأثیر محدودی بر شکل دادن به فرصت های رأی دهی دارد (Dalton, 2002, 193). دالتون و واتنبرگ در تازه ترین بررسی خود پیرامون انتخابات ملی کشورهای اروپایی به این نتیجه رسیدند که با گذشت زمان شمار کل رأی دهندگانی که برای خود نوعی هویت حزبی در نظر می گیرند در سیزده مورد از نوزده کشور مورد مقایسه به طرز معناداری در سطح 10% کاهش پیدا کرده و در عوض رأی دهندگان غیر حزبی در میان شهروندان با سواد برخوردار از شناخت سیاسی، همچنین در میان نسل جوان بسیار گسترش یافته اند. (پپیانوریس و دیگران، 1388، 86)

فرانکلین از زاویه ای دیگر بین افول مشارکت و کاهش اهمیت انتخابات ارتباط برقرار می کند. وی معتقد است که موفقیت بسیاری از دموکراسی ها در استقرار دولت های رفاهی و تحقق بخشیدن به اشتغال کامل در عصر پس از جنگ پیکارهای بلند مدت میان سرمایه و کار را از بین برد. به گفته ی فرانکلین انتخابات در سالهای اخیر ممکن است با مشارکت کمتر مردم مواجه بوده است چرا که این انتخابات در مقایسه با انتخابات اواخر دهه 1950 به مسایل کم اهمیت تری می پردازد (Franklin, 2002, 174) (ن. ک جدول 5).

(جدول شماره 5)

کاهش مشارکت در انتخابات ملی 1950 - 1990		
کاهش بیش از 10 درصد	کاهش بین 1 تا 10%	بدون کاهش
اتریش	استرالیا	دانمارک
فرانسه	بلژیک	سوئد
ژاپن	کانادا	
نیوزلند	قتلاند	
سوئیس	ایرلند	
انگلستان	هلند	

		ایالات متحده
		نروژ

Source: Bentley et al.(2000). Dalton and wattenbrg2000)

کاهش رضایت از عملکرد حکومت دموکراتیک نیز در تضعیف مشارکت مردم نقش داشته است (Norris, 1999a, 251-72). بویژه در دهه ی 1980 اعتماد عمومی به حکومت و احزاب در بسیاری از دموکراسی ها روند نزولی داشت. حتی اگر حمایت توده ها از اصول دموکراتیک قوی باقی بماند. بدبینی فراینده در رابطه با عملکرد حکومت احتمالاً اکثر مردم را به دور ماندن از صندوقهای رای سوق داده است (Putnam , et al, 2000, 3-30)

در سطح فردی، متغیرهای مربوط به مشارکت بیانگر الگویی است که در مورد سایر اشکال مشارکت سیاسی یافت شد. بویژه مشارکت بالا نشانگر منابع سیاسی و منافع سیاسی است. براین اساس افراد تحصیل کرده، ثروتمندان، شهروندان متوسط با هویت نیرومند حزبی و کسانی که به اتحادیه های کارگری یا کلیسا وابسته هستند به طور خاص مستعد و متمایل به رأی دادن هستند. در عوض رأی ممتنع بیشتر در میان افراد تحصیل نکرده، جوانان بیکاری که وابستگی های سازمانی و پیوندهای حزبی ندارند رایج است. اقلیت ها نیز به طور خاص رأی ممتنع می دهند. برای نمونه اسپانیایی ها 10 درصد جمعیت آمریکا را شامل می شوند اما صرفاً 4 درصد از رأی دهندگان در انتخابات ریاست جمهوری سال 2000 را تشکیل می دادند (Conway, 2001, 81).

گذشته از نارضایتی از سیاستمداران و رهبران حزبی، تضعیف پیوندهای حزبی همچنین نشانه ی سر خوردگی رو به رشد از سیاست های حزبی به طور کلی است. برای نمونه پاسخ به سئوالات نظر سنجی در مطالعات انتخابات ملی آمریکا حاکی از روند رو به کاهش این "اعتقاد است که احزاب و انتخابات پاسخگویی منافع عمومی اند" (Dalton , 1996, 271) در میان سایر عوامل، سرخوردگی از احزاب زمینه ساز تقاضاهای عمومی برای اصلاحات عمده انتخاباتی در ژاپن، ایتالیا و نیوزلند بوده است. در میان اکثر دموکراسیهای سه گانه غالب شهروندان خواهان این هستند که استقلالشان را از نهادهای دموکراسی نمایندگی حفظ کنند.

نهادهای سیاسی

در دموکراسی های سه گانه، بدبینی شهروندان به سیاستمداران و به نهادهای رسمی حکومت دموکراتیک نیز سرایت کرده است. شاید بدبینی نسبت به شخصیت های سیاسی،

مانند رئیس جمهور، نخست وزیر یا حتی نمایندگان پارلمان خیلی نگران کننده نباشد؛ اما اگر این روند نهادهای ریاست جمهوری و مجالس قانونگذاری را در برگیرد، نشان از یک بحران اساسی در حوزه ی سیاست دارد. زمانی روسو درباره رژیم سیاسی انگلستان نوشت: ملت انگلیس فکر می کند که آزاد است؛ ولی کاملاً اشتباه می کند ملت انگلیس فقط در موقع انتخاب کردن اعضای پارلمان آزاد است. در خلال این لحظات آزادی مردم انگلیس طوری از ان بهره می گیرند که سزاوار از دست دادن ان هم هستند. توکویل نیز نوشت: در رژیم های مبتنی برانتخاب نماینده شهروندان یک لحظه از حالت انقیاد و وابستگی در می آیند تا اربابان خود را تعیین کنند و دوباره به وضع اول خود باز می گردند. در حقیقت بیش از آنکه مردم نماینده را انتخاب کنند این نماینده است که مردم را به انتخاب خود وادار می سازد (آلن دونوا، 1372، 24-25) به نظر می رسد در عصر کنونی که عرصه سیاست مانند حوزه ی اقتصاد بازاری برای عرضه و به فروش رساندن برنامه های سیاسی ازسوی نامزدهای رقیب می باشد این وضعیت غم انگیز تر است.

در خصوص سرخوردگی از نهادهای سیاسی نیز ایالات متحده به خاطر قدمت و کیفیت بالای نظر سنجی ها بهترین مدارک و شواهد را پیش روی می نهد. در میانه ی دهه ی 1960 بخش عمده ای از آمریکاییان میزان زیادی اعتماد به دادگاه عالی، قوه اجرایی و کنگره داشتند؛ اما این اعتماد به طرز چشمگیری تا اوایل دهه ی 1970 سقوط کرد و حتی در طی دو دهه ی پس از آن این بی اعتمادی نسبت به قوه ی مجریه و کنگره شتاب بیشتری به خود گرفت. تا میانه ی دهه ی 1990 به زحمت یک دهم مردم آمریکا به کسانی که سرپرستی قوه مجریه و کنگره را به عهده داشتند اعتماد کافی داشتند.

پوشش زمانی و گستردگی شواهد، به طور قابل ملاحظه ای در میان کشورها فرق می کند؛ اما الگوی کلی کاملاً آشکار است. در 11 کشور از 14 کشور اعتماد به پارلمان کاهش یافته است. اگر چه شماری از شواهد و نشانه ها از نظر آماری معنادار نیست. اما در 5 کشور (بریتانیا، کانادا، آلمان، سوئد، ایالات متحده) که از آنها وسیع ترین اطلاعات در دسترس است سقوط اعتماد به مجالس قانونگذاری ملی رسماً اعلام شده و از نظر آماری مهم تلقی می شود. برای نمونه و به عنوان نماد این سرخوردگی، تنها 29 درصد از سالمندان آمریکایی نمایندگانشان در کنگره را می شناسند و فقط 30 درصد از آنها می توانند دو سناتور از ایالت خودشان را نام ببرند. (Delli Earpini and Keeter, 1995, 239)

کاهش اعتماد شهروندان به نهادهای حکومت دموکراتیک فراتر از پارلمان نیز کشیده شده است. یک مطالعه ی مستقل با بهره گیری از داده های ارزش های جهانی بین سالهای 1981 تا 1990 میزان اعتماد به دستگاه های نظامی، قضایی، پلیس، خدمات کشوری و پارلمان را مورد بررسی قرار داد. اگر چه در طول زمان برخی نهادها از نظر اعتماد عمومی امتیازاتی بدست آوردند اما روند کلی رو به افول بوده است. به طور میانگین اعتماد به این نهادهای 5 گانه در دهه های مورد نظر تا 6 درصد کاهش یافته است. در حقیقت تنها دانمارک و ایسلند افزایش مطلق اعتماد به نهادها را طی دهه 1980 به نمایش می گذارند. که البته این افزایش نیز قابل توجه نبود (Pharr et al, 2000, 22) (جدول شماره 6 اعتماد به نهادهای سیاسی در برخی از کشورهای اروپایی را نشان می دهد).

(جدول شماره 6)

اعتماد به نهادهای سیاسی در اروپا 2001				
انگستان	سوئد	آلمان	فرانسه	
ارتش	پلیس	پلیس	ادارات کشوری	اعتماد بالا (بیش از 50 درصد)
پلیس	دادگاه ها		پلیس ارتش رسانه ها	
دادگاه ها	ارتش	دادگاه ها	دادگاه ها	
ادارات کشوری	پارلمان	ارتش	پارلمان	اعتماد پایین (بین 30 تا 49 درصد)
پارلمان	ادارات کشوری	پارلمان		
رسانه ها	رسانه ها	ادارات کشوری	احزاب	اعتماد بسیار پایین (زیر 30 درصد)
رسانه ها	احزاب	رسانه ها		
احزاب	احزاب	احزاب		

Source: Inoguchi, t. (2002) pp. 359.9

پیانورس نیز در بررسی جداگانه‌ی خود نتیجه می‌گیرد که اعتماد سیاسی به نهادهای سیاسی مانند پارلمان، ادارات کشوری و نیروهای مسلح بین سال‌های 1981 تا 1991 در 17 کشور مورد مطالعه‌ی وی کاهش یافته است (Norris, 1999, P20). نهادهای دموکراتیک فراملی نیز از همین معضل رنج می‌برند؛ "کسری دموکراتیک بسیاری از نهادهای اروپایی از جمله پارلمان اروپا (Eu) - یک مجلس ضعیف - تا حدودی مسئول مشارکت پایین شهروندان در انتخابات اتحادیه اروپا بوده است (Newton and Van Deth, 2007, 207).

روندهای توصیف شده در بالا در میان تمامی کشورهای سه گانه همگون و یکدست نیست. درجه و زمان بی‌اعتمادی فزاینده از رهبران سیاسی، نارضایتی از عملکرد حکومت و رنجش از احزاب سیاسی ریشه دار، بسته به سنت‌های ملی، رویدادهای سیاسی خاص و کارآمدی رهبران سیاسی و مسایلی از این دست تا حدود زیادی فرق می‌کند. با این حال، این روندها در کشورهای بزرگ‌تر مشهودتر و در برخی از کوچکترین کشورهای از وضوح کمتری برخوردار و در برخی موارد تقریباً غیر آشکار است.

گذشته از هر گونه سرخوردگی موقتی از حکومت‌های حاضر یا نارضایتی از رهبران سیاسی، اکثر شهروندان در جهان دموکراسیهای سه گانه نسبت به سیاستمداران بی‌اعتمادتر، نسبت به احزاب سیاسی بدبین‌تر و نسبت به پارلمانها و سایر نهادهای سیاسی کشور خود، به طرز چشمگیری کم اعتماد شده‌اند. در سنجش با دهه‌های 1960 و 1970، افکار عمومی این کشورها اکنون نه تنها بد اخلاق و خشن بلکه بسیار تندخو و بهانه‌گیر شده است.

در تبیین این وضعیت برخی از صاحب نظران و تحلیلگران دموکراسی این وضعیت را نه نشانه بیماری بلکه سلامت دموکراسی می‌دانند که در آن شهروندان روحیه‌ای انتقادی‌تر به خود گرفته وضع موجود را مورد نقد و چالش قرار می‌دهند و مسایل و موضوعات جدیدی را در عرصه سیاست مطرح می‌کنند؛ مباحثی مانند محیط زیست، حقوق زنان که به زعم این تحلیلگران موجب تجدید حیات دموکراسی می‌شود. عده‌ای دیگر معتقدند ظهور اشکال جدید مشارکت سیاسی مانند رفراندم، جنبش‌های جدید اجتماعی جایگزین اشکال کلاسیک فعالیت سیاسی شهروندان شده است. دسته‌ای دیگر تغییر معیارهای عمومی ارزیابی دموکراتیک و همچنین عدم انتقال صحیح اطلاعات در مورد عملکرد نهادهای دموکراتیک را علت تغییر رفتار سیاسی شهروندان در این دموکراسی‌ها می‌دانند.

به هر روی علت هرچه باشد روند نزولی اعتماد عمومی در دموکراسی های چند گانه در طی چند دهه گذشته نشانه آشکاری از وجود بیماری در کالبد این نظامها می باشد که عدم توجه کافی به آن می تواند پیامد های ناگواری برای آینده سیاست در این جوامع در پی داشته باشد.

نتیجه گیری

چنانکه در متن این نوشتار آمد، دموکراسی که روزگاری خود را فلسفه ی غالب می دانست و با توسل به اصل جهانشمولی بودن درصدد تدوین رویه های عالمگیر برای مشروع سازی استفاده از قدرت بود هم اکنون در خصوص مفاهیم بنیادین سیاست (مشروعیت، اقتدار، صلاحیت حکومتداری) از سوی شهروندان کشورهای صنعتی با چالش های اساسی روبرو شده است به نحوی که حتی برخی گروه های سرکوب شده و به حاشیه رانده شده اجتماعی خط بطلانی بر خود برتر انگاری این نظام می کشند. همانطور که پیشتر اشاره کردیم به گفته هانتینگتون، کروزیه و واتانوکی نظامهای دموکراتیک به طور کلی و دموکراسی های سه گانه (اروپا، امریکای شمالی، ژاپن) به طور اخص با معضل " بار اضافی " ناشی از درخواست های روبه رشد مردم و در نهایت بدلیل ناتوانی حکومت در پاسخگویی به این نیازها به تعبیر این صاحب نظران با "بحران دموکراسی" روبرو شده اند. در پژوهش حاضر رفتار سیاسی شهروندان در دموکراسی های سه گانه را براساس شاخص های سه گانه 1- تعلق و وفاداری به احزاب سیاسی 2-اعتماد به پارلمان و نهادهای سیاسی 3-اعتماد به طبقه سیاسی مورد سنجش و ارزیابی قرار دادیم. براساس یافته های نظر سنجی های انجام شده پس از جنگ جهانی دوم تاکنون روند نزولی قابل ملاحظه ای (بین 10 تا 50 درصد) در شاخص های یاد شده مشاهده می شود. به عبارت دیگر نشانگان آشکاری از سرخوردگی، نارضایتی و بیگانگی سیاسی نسبت به سیاستمداران و نهادهای سیاسی در بین شهروندان کشورهای صنعتی پیشرفته به چشم می خورد و افکار عمومی این کشورها نسبت به گذشته نه تنها بد اخلاق بلکه بسیار تند خو و بهانه گیر شده است. در چنین وضعیتی به قول پاتنام دموکراسی مانند بولینگ به " بازی یک نفره ای " تبدیل شده است که پیامدهای زیانباری برای حوزه های سیاسی - اجتماعی در پی خواهد داشت. بنابراین نظامهای مزبور جهت حفظ ثبات و امنیت اجتماعی ناگزیر به تجدید نظر در مبانی فکری حکومتداری خود می باشند.

فهرست منابع

- فارسی

- آلن. دوینوا (1372)، مساله دموکراسی؛ بی حسی سیاسی مردم، ترجمه بزرگ نادرزاد، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال هشتم، آذر و دی.
- احمد نقیب زاده (1378)، حزب سیاسی و عملکرد آن در جوامع امروز، تهران: نشر دادگستر.
- پیمانوریس، نیکی آرکدی و دیگران (1388). جامعه شناسی سیاسی شکاف های اجتماعی (بررسی های موردی)، نگارش و برگردان پرویز دلیرپور و علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران: انتشارات کویر.

- لاتین

- Bently, T.Jupp. and Stedman Jones,D.(2000) **Getting to Grips with Depoliticization**(London.Demos)at <http://www.demos.co.uk>
- Brewer,P.Aday, S.and Gross,K(2003) **Rallies all Round:The Dynamics of system support in Framing Terrorism**:The new Media,the Government and the Public ed P.norrise.(London, Routledge).
- Carpini, Michael and scott Keeter(1995), **What Americans Know about Politics and why it Matters**. (New haven:Yale university Press).
- Conway.M.(2001)**Political Participation in American Elections: who Decide what?** In America Choice 2000 ed.w.Crotty(Boulder, Co:West view).
- Crozier,Michael. Samuel P.Huntington , and Joji wata nuki(1975), **The Crisis of Democracy**(New york university press)
- Dalton, R.and Wattenberg. M.(2000)**Politics Without artisans: Political Change in advanced Industrial Democracies**(Oxford and New york: onford university Press)

- Dalton,R.(2002)**Political Cleavages, Issues and Electoral changes,in Comparing Democracies: New challenges in the study of Elections and Voting** ed. L.Leduc.(London and thousand Doks,CA: Sage)
- Draper,Alen.andRamsay ,Ansil(2008),**The Good society;An introduction To comparative politics** , new york.
- Franklin, M.(2002)**The Dynamic of Electoral Participations in comparing Democracies** ed L.Le Duc,R.Niemi and P.norris (London and thousand oaks, CA)
- Hacker.S.Jacob and Pierson,paul (2005) **Off center:The Republican Revolution and the Erosion of American Democracy** (new Haven: yale university press.
- Inglehart, Ronald, (1990), **Culture shift in advanced industrial society;** (princeton university press)
- Inoguchi, T.(2002) **Broadening the Basis of Political Capital in Japan, in democracies in Flux:The Evolution of social Capital in contemporary society** .ed. R. Putnam(oxford and New york:oxford university press)
- Knutsen,O.(2001)**Social Class, Sector Employment and Gender As Party Cleavages in the Scandinavian countries**, a comporative Longtitudinal Study (Scandinavian Political studies(24)
- Lipset, Seymor.M(1994) **American Democracy in Comparative Perspective**, in Robert s. Leiken.ed, A New moment in the Americas(New Brunswick. N. Transaction Publiser)
- Mair, P.and van Biezen,(2001)"**Party Membership in Euroup.1980-2000**, Party Politics(7)
- Mair,P.(1994). **Party organization :From civil society to the state , in How Parties organize: change and adaptation in Party organization in Western Democracies** ed. R.Katz and P.mair (**Thou sand** oak , CA and London sage)

- Newton.Kenneth and Van Deth.w.Jan (2007) **Foundation of comparative politics** (Cambridge university press)
- Nye, Joseph., zelikow, D. Philip and Darid C.King(1977) eds. **Why People Don't trust government** (Cambridge. Mass: Harvard university press)
- Norris,P(ed) (1999a), **Critical citizens: Global support for democratic Government** (oxford & New York: oxford university Press)
- Putnam, R.(1995) **Bowling Alone: Americas Declining social capital**, Journal of Democracy (6)
- Putnam, R.(2000) **Bowling Alone: The collapse and Revival of American Community** (New york: simon and Schuster)
- Putnam, R.Pharr, s. and Dalton , R(2000)**What's Troubling the Trilateral countries?** (Princeton,N7: Prineton university Press)
- Pharre, Susan. J, Putnam, D. and Russel J. **quarter century of Declining Confidence.**" Journal of Democracy, Vo. 11, No. 2
- Riesman, D.(1950)**The Lonely Crowd**, (New Haven CT.yale university Press)
- Roskin, G. michael. etal (2008), **political science; An introduction**, (pearson, prentice hall)
- Shively, w.Philip.(2008).**Power and choice**; AN introduction to Political science (Now york Mc Grow Hill publisher)
- Schattchneider, Elmer.Eric.(1960),**The semi-sovereign people**, Now York: Holt,Rinehart & Winston.
- Schumpeter, Joseph.A.(1952).**Captitalism, socialism and Democracy**, 4 th .ed. (London: Alen and unwin)
- Dalton, J.Russel(1999) **Political support in advanced industrial Democracy"** in Pipa Norris ed. Critical citizens: Global support for democracy Government (oxford and New york university Press)